



نترجمه

خوآن خوسه سائر
فرزند خوانده

ترجمه‌ی ونداد جلیلی

- جهان‌نو -

از آن سواحل خلوت بیش از هر چیز عظمت آسمان در یاد من ماند. بارها پیش آمد که خودم را زیر آن آبی بی کران حقیر و ناچیز بیابم: مادر ساحل زرد مثل مورچه‌هایی در بیابان بودیم. اگر اکنون که پیر شده‌ام در شهرها روزگار می‌گذرانم، به این دلیل است که زندگی در شهر افقی است، که شهر آسمان را از چشم پنهان می‌کند. اما آن جا شب‌ها زیر سقف آسمان می‌خوابیدیم و حس می‌کردیم در دریای ستارگان غرق شده‌ایم. ستاره‌ها چنان درشت و نزدیک بود که گفتمی در دسترس مان است، ستارگان بی‌شمار که سیاهی میان‌شان ناچیز بود و نورشان بس درخشان و تابان، انگار آسمان دیوار پولک‌باران آتش‌فشانی فعال باشد که از دهانه‌اش درخششی ابدی به چشم می‌خورد.

یتیمی مرا به بندرها کشاند. بوی دریا و بوته‌های نمناک شاه‌دانه، بادبان‌های بلند و کشیده که دور و نزدیک می‌شد، سخنان ملوانان پیر، عطر ادویه و پشته‌ی اجناس، روسپیان، الکل و ناخدایان، صداها و تکاپوها؛ این‌ها همه برایم مثل لالایی بود، خانه‌ام بود، آموزش‌م می‌داد، همدم رشدم بود و چنان که در خاطر من مانده است جای پدر و مادرم را پُر می‌کرد. برای روسپیان و ملاحان پادویی می‌کردم، ناطوری می‌کردم، گاهی دست می‌داد در خانه‌ی آشنایی بخوابم، اما اغلب شب‌ها را در انبارها و بر بستری از کیسه‌های اجناس به صبح می‌رساندم. کودکی‌ام کم‌کم به پایان